

جَبَّار

شکسپیر و سیاست

استیون گرین بِلَت

ترجمه

آبتین گلکار

نشر همان

تهران-۱۳۹۸

## فهرست

۹	مقدمه مترجم
۱۵	۱. زوایای غیرقائمه
۳۹	۲. سیاست‌ورزی حزبی
۵۰	۳. عوام‌گرایی ریاکارانه
۶۷	۴. مسئله‌ای برآمده از شخصیت
۸۰	۵. یاریگران
۹۸	۶. پیروزمندی جباریت
۱۰۹	۷. برانگیزنده
۱۲۶	۸. دیوانگی در بزرگان
۱۵۰	۹. زوال و احیا
۱۶۸	۱۰. مقاومت در برابر صعود
۱۹۶	نغمه پایانی
۲۰۳	سپاسگزاری
۲۰۵	نام‌نامه

یک

## زوایای غیرقائمه



شکسپیر از اوایل دهه ۱۵۹۰، از همان نخستین مراحل حیات حرفه‌ای‌اش تا پایان آن، بارها و بارها با پرسشی دست به گریبان بود که عمیقاً خاطرش را برمی‌آشفته: چگونه ممکن است مملکتی به تمامی در دست حاکمی جبار قرار گیرد؟

جرج بیوگنن، عالم برجسته اسکاتلندی سده شانزدهم، نوشته بود: «شاه بر رعایای فرمان می‌راند که از او راضی‌اند و جبار بر رعایایی که از او ناراضی‌اند.» نهادهای یک جامعه آزاد طراحی شده‌اند تا جلو کسانی را بگیرند که حکومتشان، به گفته بیوگنن، «نه برای مملکت، بلکه برای خودشان است، کسانی که نه به منافع جمعی، بلکه به رضایت شخصی خود می‌اندیشند»<sup>۱</sup>. شکسپیر از خود می‌پرسید در چه شرایطی این نهادهای قوام‌یافته، که بسیار ریشه‌دار و خدشه‌ناپذیر نیز به نظر می‌رسند، ناگهان این قدر شکننده از آب درمی‌آیند؟ چرا شمار عظیمی از مردم آگاهانه می‌پذیرند که فریبشان دهند؟ چگونه شخصیتی مانند ریچارد سوم یا مکبث راه خود را به تخت پادشاهی هموار می‌کند؟

۱. همه ارجاع‌ها به بیوگنن بر پایه کتاب زیر انجام شده است:

George Buchanan, *A Dialogue on the Law of Kingship Among the Scots: A Critical Edition and Translation of George Buchanan's "De Iure Regni apud Scotos Dialogus,"* trans. Roger A. Mason and Martin S. Smith (Aldershot, U.K.: Ashgate, 2004).

به باور شکسپیر، چنین فاجعه‌ای بدون مباحثی گسترده امکان وقوع ندارد. نمایشنامه‌های او در سازوکارهایی روان‌شناختی که باعث می‌شوند ملتی از آرمان‌های خود، و حتی از منافع خود، دست بکشد، ژرف‌اندیشی می‌کنند. شکسپیر از خود می‌پرسد چرا کسی باید جذب رهبری شود که آشکارا برای حکومت کردن مناسب نیست، رهبری که به شکلی خطرناک تابع تصمیمات آنی خویش است، یا ردیلانه چشم بر حقیقت می‌بندد یا به آن بی‌اعتناست؟ چرا در بعضی شرایط، دروغ‌گویی، ابتدال یا بی‌رحمی رداییلی مهلک به شمار نمی‌آیند، بلکه افسونگر جلوه می‌کنند و هوادارانی پرشور می‌یابند؟ چرا مردمانی که در سایر مواقع دارای عزت نفس و غرورند، به وقاحت مطلق و بی‌شرمی چشمگیر حاکمی جبار و به این پندار او تن می‌دهند که بی‌هیچ گزندی می‌تواند هرچه می‌خواهد بگوید و هر کار می‌خواهد بکند؟ شکسپیر به کزات بهای فاجعه‌بار چنین تن‌دادنی را به تصویر کشیده است: فساد اخلاقی، اتلاف گسترده منابع کشور، تلفات جانی؛ و نشان داده است برای بازگرداندن ملتی آسیب‌دیده به درجه‌ای اندک از سلامتی، به چه اقدامات قهرمانانه، دردآور و حادی نیاز پیدا می‌شود. نمایشنامه‌ها این پرسش را مطرح می‌کنند که آیا راهی هست تا این لغزش به سوی حاکمیت بی‌قانون و خودکامه، پیش از آن‌که زیادی دیر شود، متوقف گردد؟ آیا هیچ ابزار مؤثری هست تا از آن فاجعه اجتماعی، که جباریت به حتم به بار می‌آورد، جلوگیری شود؟

شکسپیر در نمایشنامه‌هایش حاکم وقت انگلیس، الیزابت اول، را به جباریت متهم نمی‌کرد. گذشته از هر نظری که شکسپیر ممکن بود در خلوت درباره حاکم داشته باشد، طرح چنین موضوعی روی صحنه در حکم خودکشی بود. چند دهه پیش از آن، در سال ۱۵۳۴، دوره فرمانروایی هنری هشتم، پدر ملکه، قانونی به تصویب رسید که جبار خواندن حاکم را در حکم خیانت می‌دانست.<sup>۱</sup> مجازات چنین جرمی مرگ بود.

۱. بر اساس این مصوبه: (Treasons Act, 26 Henry VIII, c.13, in *Statutes of the Realm* 3.508) ←

در انگلیس زمان شکسپیر خبری از آزادی بیان نبود، نه بر صحنهٔ تئاتر و نه در جای دیگر. اجراهای نمایشنامه‌ای به نام جزیرهٔ سگ‌ها، که گفته می‌شد نفاق‌انگیز است، موجب دستگیری و حبس بن جانسن، نویسندهٔ آن، شد و فرمانی دولتی مبنی بر انحلال کلیهٔ تماشاخانه‌های لندن را در پی داشت که خوشبختانه اجرا نشد.<sup>۱</sup> خبرچین‌ها با این قصد و به این شوق به تئاتر می‌رفتند که کوچک‌ترین چیزی را که رگه‌ای از افکار ضاله داشت به مقامات گزارش کنند و پاداش بگیرند. تلاش برای تأمل انتقادی نسبت به وقایع روز یا صاحبان مناصب بسیار مخاطره‌آمیز بود.

همانند نظام‌های استبدادی مدرن، در آن زمان نیز مردم شگردهایی برای بیان رمزی ابداع کرده بودند تا آنچه را دغدغه‌شان بود، با یک یا چند واسطه ابراز کنند. ولی فقط مسئلهٔ احتیاط و عافیت‌اندیشی نبود که شکسپیر را برمی‌انگیخت تا زمان و مکان نمایشنامه‌هایش را به فاصله‌ای دور ببرد. به نظر می‌رسد او دریافته بود که وقتی از زاویه‌ای غیرقائمہ و غیرمستقیم به مسائل و دغدغه‌های جهان خود می‌نگرد، فکرش وضوح و روشنی بیشتری پیدا می‌کند. نمایشنامه‌های او این فکر را به انسان القا می‌کنند که شکسپیر با ترفند تخیل یا فاصلهٔ تاریخی می‌توانست به بهترین شکل حقیقت را دریابد و آن را به تمامی در اختیار گیرد، نه آن که از آن به خاک بیفتد.<sup>۲</sup> از همین جاست که او در سیمای کایوس مارتیوس کوریولانوس، فرمانده

← انتشار و بیان مغرضانه و افتراآمیز این که شاه تفرقه‌افکن، جبار، بی‌ایمان یا غاصب تخت پادشاهی است، چه کتبی و چه شفاهی، خیانت به شمار می‌آمد - م.

۱. بنگرید به:

Misha Teramura, "Richard Topcliffe's Informant: New Light on *The Isle of Dogs*" in *Review of English Studies*, new series, 68 (2016), pp.43-59.

تاپکلیف دیوسیرت بدنام‌ترین بازجوی حکومت بود که به واسطهٔ جنون دیگرآزاری‌اش مایهٔ وحشت و نفرت همگان بود. جان جرارد کاتولیک، که تاپکلیف شکنجه‌اش کرده بود، او را «بی‌رحم‌ترین جبار سراسر انگلیس» توصیف کرده است (۴۶). ترامورا در نوشتهٔ پلیسی درخشانش خبرچین اصلی ماجرای جزیرهٔ سگ‌ها را ویلیام اودال بدطینت معرفی می‌کند.

۲. ظاهر جمله به جملهٔ مشهوری از نیچه اشاره دارد: «ما هنر را در اختیار داریم تا از حقیقت به خاک نیفتیم.» - م.